خوردیم بسکه سیلی از اخوان روزگار — نیلی شد آب چاه ز روی کبود ما

صائب غنیمت است که در سینگلاخ دهر — خندید لخت جگر بروی کبود ما

یاقوت کرد با شفق از آه سرد ما — ایوب را کند کمر بار درد ما

چون برق طاق همت خود را کنیم نقش — گردون بلند شود صدف لاله درد ما

افتاده کی در آب و گل ما پرشکسته اند — باشد چو نقش پای زمین گیر گرد ما

در رزمگه برهنه چو شمشیر مردم — در دست دشمنیست سلاح نبرد ما

صائب جبیره‌ام که گرفتیست چون قرار — در کوچه بند زلف دل هرزه گرد ما

نمیخواهیم روی تلخ ابر نوبهاران را — ببخت خاک سرگرم سازان آتش عذاران را

زچشم شور زاهد جام در دستم نمکدان شد — بنیز ای انکه در مجلس بده ره هوشیاران را

غبار عاشقان چون گرد باد از پا نمی‌نشیند — گره نتوان زدن در سنگ خاک بیقراران را

بزخم چنگل شاهی میازار کبک خوش رفتارا — برعنائی بریدی تیغ خنده کوکب سیاران را

چه لازم کلک صائب را اگر زیر دستی داد آن — چرا از بیش و هر تعلیم کس ابر بهاران را

رسیده

رسیده است بمعراج روح پستی ما — هزار پایه بلندیست و انگه هستی ما

بدوز چشم که دیدم عشق می بازیم — که رفت روی زمین را صنم پرستی ما

نسیم صبح فنا تیغ بر کف استاده است — بغفلت چگونه برآرد چراغ هستی ما

غنیمت است دم آب خوش درین عالم — بذوق آب خمار است می پرستی ما

غذای روح نمی میدهیم از غفلت — بجوش خاک بنالد ز تن پرستی ما

شبی که جلوه کند می بجام ما صائب — سیاه روز نگردد چراغ هستی ما

میکند از خون گرم من شیشه فصاد را — میکند از آب عبرت پای بستهٔ فولاد را

چرخ را آرام گاه عافیت پنداشتیم — آشیان کردیم تصور خانهٔ صیاد را

پر درآورد قمری سیر صد مشت خاکستر فشاند — نیز بلبل راه وادی خانهٔ شمشاد را

گرچه بیدردم است اما بمروت حسن — لعل گلگون می نماید تیشهٔ فرهاد را

این گل روی عرقناک که می دیدم از او — دشنه گل میکند آئینهٔ فولاد را

باز صائب عندلیبان را بشور آورده — برهم آوازان خود بستند این بیداد را

لبش بخون جگر شسته روی مرجان را — خط تو باخته خضر بوشنی آب حیوان را

Copyright © King Saud University